

تلفظ چند واژه در شاهنامه

وحید عیدگاه طرّبه‌ای^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۴/۲۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۶/۲۵

چکیده

تلفظ واژه‌ها در متون کهن فارسی، به دلیل فاصله زمانی ما نسبت به آن متون و تغییرات و تحولاتی که در زبان فارسی اتفاق افتاده، همیشه مسأله‌انگیز بوده است. در این مقاله به تلفظ چند واژه در شاهنامه پرداخته شده است که درباره خوانش آنها توافقی میان اهل ادب وجود ندارد یا تصوّر رایج در مورد آنها نادرست است. برخی از این واژه‌ها در همه چاپ‌های شاهنامه به صورت نادرست حرکت‌گذاری شده‌اند و برخی در شماری از چاپ‌ها. در میان تصحیحات گوناگون شاهنامه فردوسی، بیشتر بر چاپ خالقی مطلق و چاپ جیحونی تأکید شده، زیرا مصححان این دو چاپ بیش از دیگران به حرکت‌گذاری واژه‌ها پرداخته‌اند و البته در این کار گاه درست عمل کرده‌اند و گاه دچار لغزش شده‌اند و به تلفظ درست راه نیافته‌اند. از طریق دقت در چگونگی قافیه‌پردازی فردوسی و نیز پاره‌ای از دیگر هماهنگی‌های لفظی شعر او می‌توان به خوانش درست دست یافت، به شرطی که سراسر متن شاهنامه را بررسی کرده باشیم و نگاهمان موردی نباشد. این مقاله با چنین رویکردی نوشته شده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات فارسی، تاریخ زبان فارسی، شاهنامه فردوسی، تصحیح، تلفظ کلمات، ضبط کلمات.

مقدمه

با اهمت‌امی که برخی از مصححان در حرکت‌گذاری متن شاهنامه کرده‌اند، امروز بحث تلفظ‌های شاهنامه تا اندازه‌ای رونق گرفته‌است. اما به نظر می‌رسد که در مواردی نتوانسته‌اند به تلفظ روزگار فردوسی نزدیک شوند، و حرکت‌گذاریشان پایه علمی استواری ندارد. در این مقاله می‌خواهیم به چند نمونه از تلفظ‌ها یا خوانش‌های متداول امروز بپردازیم. پیش از پرداختن به تلفظ‌های مورد بحث باید یک نکته مهم را یادآور شد و آن این که تا کنون بیشتر بررسی‌های زبانی در مورد شاهنامه، محدود بوده‌است و جنبه موردی داشته‌است. پژوهشگری می‌آمده‌است و یک ویژگی آوایی را در چند بیت شاهنامه توضیح می‌داده‌است و بحث خود را به پایان می‌رسانده‌است. برای نمونه هنینگ در جایی متوجه شده‌است که در شاهنامه **پرنَد** با هند قافیه شده و به صورت **پرنَد** (نزدیک به تلفظ فارسی میانه /piring/) خوانده شده‌است (← Henning, 1971: 67). اما از این یافته خود نتیجه خاصی نگرفته‌است و مشخص نکرده‌است که این تلفظ تا چه اندازه در شاهنامه فراگیر بوده‌است و آیا تلفظ **پرنَد** هم در شاهنامه هست یا نه. چیزی که در بررسی‌های آوایی به شدت مورد نیاز است بررسی کامل متن است. از همین روی در این جستار، چنان که در جستاری دیگر درباره تلفظ **پرنَد** اشاره کرده‌ام، سعی شده‌است تا همه موارد و شاهد‌های شاهنامه بررسی شود. بنابراین، نمی‌گوییم در شاهنامه تلفظ **پرنَد** هم وجود دارد، بلکه می‌گوییم در شاهنامه تنها **پرنَد** به کار رفته‌است و **پرنَد** تلفظ فردوسی نیست. یک دو جا هم که خلاف این حکم دیده می‌شود به خاطر اشتباهات مصححان بوده‌است و اجماع دست‌نویس‌های معتبر نشان می‌دهد که در شاهنامه اصلاً **پرنَدی** در کار نیست (عیدگاه، ۱۳۹۳: ۴۶-۴۷، ۵۰؛ قیاس شود با: کزازی، ۲/۱۳۸۱: ۳۳۰، که قافیه شدن **پرنَد** با **سند** را نمونه عیب اقوا دانسته‌است).

آنچه گفته شد ممکن است در ظاهر خلاف احتیاط علمی به نظر برسد، اما وقتی همه موارد را بررسی کردیم و مثال نقضی نیافتیم و سندها و قرینه‌های گوناگون فرضیه‌ای را تأیید کند، آنچه خلاف احتیاط علمی است ندادن حکم قطعی است نه دادن آن.

۱. تلفظ‌های مورد بحث

۱-۱. ارش / رَش

ارش و کوتاه‌شده آن، رَش، با همین خوانش صورت‌های شناخته‌شده‌ای هستند و در متن‌ها به همین سان حرکت گذاری می‌شوند و در فرهنگ‌ها نیز به همین سان آمده‌اند. در لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین، فرهنگ سخن، همین خوانش را می‌بینیم (دهخدا، ۱۳۸۷: مدخل ارش و رَش، معین، ۱۳۴۲: مدخل ارش و رَش، انوری، ۱۳۸۱: مدخل ارش و رَش). در فرهنگ شاهنامه نیز به صورت /raš/ آوانگاری شده‌است (رواقی، ۱۳۹۰: مدخل رَش). نشردهندگان لغت شاهنامه نیز همین آوانگاری را به دست داده‌اند (بغدادی، ۱۳۸۲: مدخل رَش). حتی برخی از ریشه‌شناسان که از صورت فارسی میانه ارشن /arešn/ آگاهی داشته‌اند باز هم برای فارسی دری تنها تلفظ ارش را به دست داده‌اند (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۷۱-۱۷۲). مؤلف ذیل فرهنگ‌های فارسی با آن که نشان داده‌است که ارشن در فارسی دری هم به کار رفته‌است، هر دو خوانش «ارشن» و «ارش» را درست دانسته‌است (رواقی، ۱۳۸۱: ۲۰). وی واژه رشن را که آشکارا بازمانده ارشن فارسی میانه و فارسی دری است، به صورت /raš<a>n/ آوانگاری کرده‌است، که نادرست به نظر می‌رسد. در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی نیز با وجود در دست بودن گواهی‌هایی از شعر فردوسی که تلفظ ارش را نشان می‌دهد، این واژه به زیر «ر» خوانده شده‌است، زیرا فراهم‌آوردگان این فرهنگ اطلاع درستی از تلفظ‌های شاهنامه و شیوه استنباط از قافیه‌پردازی‌های فردوسی نداشته‌اند (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۳۰). البته برخی هم مانند مکنزی از تلفظ ارش در فارسی دری آگاه بوده‌اند و این واژه را تنها به صورت /ariš/ آوانگاری کرده‌اند (Mackenzie, 1976: 11). به هر روی ارش / رَش تلفظ اصیلی است که

در متن‌ها نمونه دارد. از جمله در شرفنامه چند بار با پرورش قافیه شده‌است:

سنان‌کش یکی نیزه سی ارش	به آب جگر یافته پرورش
(نظامی، ۱۳۱۶: ۱۲۶)	
صنوبرستونی به پنجه ارش	به پیراستن یافته پرورش
(نظامی، ۱۳۱۶: ۱۶۷)	
هم از نیزه خطی سی ارش	سنانش به خون یافته پرورش
(نظامی، ۱۳۱۶: ۲۷۲)	
فزون‌تر درختش ز پنجاه ارش	از آب و هوا یافته پرورش
(نظامی، ۱۳۱۶: ۴۷۸)	

در / ارداویرافنامه منظوم با واژه روش قافیه شده است:

همی پهلوش سی و هفت رش بود روانان اشو را رهروش بود
(زرتشت بهرام، ۱۳۴۳: ۳۴).

جالب است که مصحح متن در بیت بالا رش را با فتحه حرکت گذاری کرده است (زرتشت بهرام، ۱۳۴۳: ۳۴).

در شاهنامه نیز تنها صورت ارش/رش (بازمانده فارسی میانه) به کار رفته است. این را از قافیه شدن آن با واژه‌های انجامیده به ضمیر سوم شخص مفرد می‌توان دریافت و قافیه نشدنش با واژه‌هایی چون گش، خوش، فش، گش. می‌دانیم که ضمیر سوم شخص مفرد، در شاهنامه به مانند بسیاری از دیگر متن‌ها ایش بوده است نه اش. قافیه شدن آن با اسم‌های مصدر گواهی است بر آنچه گفته شد (عیدگاه، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۷؛ قیاس شود با: هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: سی‌ویک-سی‌ودو، که تلفظ ایش را گویشی دانسته است). پس وقتی که می‌بینیم فردوسی رش و ارش را تنها با واژه‌هایی قافیه می‌کند که به ضمیر سوم شخص «ایش» انجامیده‌اند، درمی‌یابیم که تلفظ درست ارش و رش است (قیاس شود با: هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۳۰).

به رش بود بالاش صد شاه‌رش	چو هفتاد رش برنهی از برش،
بلندیش پنجاه و صد شاه‌رش	چنان بد که بر ابر سودی سرش،
همان شاه‌رش هر رشی زو سه رش	کزان سر بدیدی همه کشورش،
فروبرد بنیاد ده شاه‌رش	همان شاه‌رش پنج کرده برش،
بیمود بالای کار و برش	کم آورد کار از رسن هشت ارش

(← دنباله مقاله).

اما مصححان به دلیل ناآگاهی از ویژگی‌های آوایی شاهنامه بیت‌های بالا را بدین سان حرکت گذاری کرده‌اند:

به رش بود بالاش صد شاه‌رش	چو هفتاد رش برنهی از برش
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۱۹؛ فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۲۱۱۷)	
بلندیش پنجاه و صد شاه‌رش	چنان بد که بر ابر سودی سرش
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۱۹؛ فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۲۱۱۷)	
همان شاه‌رش هر رشی زو سه رش	کزان سر بدیدی بن کشورش
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۲۰؛ فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۲۱۱۷)	
فرو برد بنیاد ده شاه‌رش	همان شاه‌رش پنج کرده برش

(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۲۵؛ فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۲۱۲۲)
بیمود بالای کار و به رَش کم آورد کار از رسن هشت ارش
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۲۶)
از این میان، بیت پایانی غلط فاحش قافیه هم دارد و با بدخوانی مصحح به شکل
کنونی درآمده است (← عیدگاه، ۱۳۹۲: ۲۵۸). در چاپ مهندس جیحونی بدین سان
آمده است:

بیمود بالای کار و برش کم آورد کار از رسن هفت رَش
(فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۲۱۲۴)

بنا بر آنچه گفته آمد و با توجه به تنوع جغرافیایی و زمانی شاهد‌های تلفظ ارش/رَش، به نظر می‌رسد که تلفظ رایج این واژه در گذشته به کسر را بوده است. تلفظ به
فتح «ر» را تنها زمانی باید پذیرفت که سند و قرینه کافی برای آن موجود باشد. به هر
روی، در شاهنامه ارش و رَش وجود ندارد. پس افزون بر بیت‌های یادشده،
حرکت‌گذاری بیت‌های زیر را نیز باید اصلاح کرد:

به رَش خسروی بیست پهنای او	چو سیصد (متن: سیسد) فزون بود بالای اوی
(فردوسی، ۴/۱۳۹۴: ۱۳۸)	
به رَش کرده بالای این پل هزار	بخواهی ز گنج آنچه باید به کار
(فردوسی، ۴/۱۳۹۴: ۴۰۳)	
کمندی فزون بود بالای اوی	همان سی ارش کرده پهنای اوی
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۵۹۵)	
صد و بیست رَش نیز پهناش بود	که پهناش کمتر ز بالاش بود
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۱۹)	
یکی جامه افکنده بد زربفت	به رَش بود بالاش پنجاه و هفت
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۲۱)	

۱-۲. اشتر / شتر

تلفظ آشنای این واژه همچنان که امروز رایج است و در فرهنگی‌های فارسی نیز دیده
می‌شود (دهخدا، مدخل اشتر و شتر؛ حسن‌دوست، مدخل اشتر و شتر)، به ضم «ت» بوده است.
در واژه‌نامه نیبرگ نیز به همین تلفظ برمی‌خوریم (Nyberg, 1974: 199). همچنین است
فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۳۷). در شعر گذشته نیز قافیه شدن آن
با واژه‌هایی چون دُر یا پُر نمونه‌های فراوان دارد و بر سر آن اختلافی نیست. پس در این

که **اشتر** / **شتر** تلفظ کهنی است تردیدی نباید کرد؛ به ویژه که در یکی از کهن‌ترین دست‌نویس‌های زبان فارسی نیز شاهد دارد (حدادی، ۱۳۹۰: ۱۴۰، ۱۵۴). اما این همه واقعیت نیست. قرینه‌هایی هست که نشان می‌دهد که باید تلفظ **اشتر** / **شتر** را نیز به عنوان یک تلفظ رایج قدیمی بپذیریم. نخست باید بدانیم که صورت پهلوی این واژه تنها **اشتر** نبوده‌است. در فرهنگ مکنزی با آن که صورت فارسی نو به ضم «ت» آمده‌است، صورت فارسی میانه به شکل /uštar/ ثبت شده‌است (Mackenzie, 1976: 85). همین باید توجه ما را برانگیزد. قافیه‌پردازی برخی از شاعران نشان می‌دهد که این تلفظ فارسی میانه نه تنها به فارسی دری رسیده بوده‌است بلکه رواج هم داشته‌است.

فرخی سیستانی در قصیده‌ای با مطلع

این هوای خوش و این دشت دلارام نگر
وین بهاری که بیاراست زمین را یکسر،
می‌گوید:

هم شتر یابی از این و هم شتر یابی از آن
گر ترا قصد شتر باشد و تدبیر شتر
(فرخی، ۱۳۹۴: ۱۳۶)

در دیوان سنایی در غزلی با مطلع

ما عشق نگارینم چو آتش در جگر بندد
به مژگان در همی دانم مرا عقد در بندد،
می‌خوانیم:

همی دانم من ای دلبر که هستم من غریب ایدر
بینی محلم فردا شتران بر شتر بندد
(سنایی، ۱۳۸۰: ۸۴۲)

در *انیس‌القلوب* که متنی است مربوط به سرزمین آذربایجان (انوی، ۱۳۸۸: ۹۶ مقدمه)، **اشتر** با **پیکر** قافیه شده‌است و این نشان می‌دهد که تلفظ مورد نظر منحصر به خراسان بزرگ نبوده‌است. در *یوسف و زلیخای طغانشاهی* (منسوب به فردوسی) نیز **شتر** به فتح «ت» خوانده شده‌است:

اگر گوسفند است اگر گاو و خر
گر استر بود یا ستور و شتر
(شمسی؟: ۱۸)

چه از گوسفند و چه اسب و شتر
چه از استران و چه از گاو و خر
(شمسی؟: ۲۰)

ز کنعان رسیدند ده سرفراز
مر آن ده جوان را صد **اشتر** فراز
(شمسی؟: ۲۳۱)

در لغتنامه دهخدا، در پانوشتی بر سه بیت

رکابش همه سیم و پالانش زر	به دیبا بیاراسته ده شتر
گر استر بود یا ستور و شتر	اگر گوسفند است اگر گاو و خر
چه از استران و چه از گاو و خر،	چه از گوسفند و چه اسب و شتر

چنین می‌خوانیم:

«ظاهراً به ضرورت شعری تاء کلمه باید مفتوح تلفظ شود» (دهخدا، ۱۳۸۷: مدخل شتر).

در شاهنامه به گواه بیشتر نسخه‌بدل‌های چاپ خالقی مطلق، این واژه با زر قافیه شده‌است:

مبادا کزو سیم خواهیم و زر	برو همچنان بازگردان شتر
---------------------------	-------------------------

(فردوسی ۷/۱۳۸۶: ۴۳۷، نسخه‌بدل ۳۲)

اما در این چاپ و دیگر چاپ‌های مهم شاهنامه از قبیل مسکو و جیحونی، متن به گونه‌ای آمده‌است که هم‌قافیگی شتر و زر در آن دیده نمی‌شود. در هر دو ویراست خالقی مطلق و نیز چاپ جیحونی، مصراع نخست به صورت «برو هم‌چنان بار کن باز بر» آمده‌است (← فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۷۸۸؛ فردوسی، ۴/۱۳۷۹: ۱۸۸۱) که پشتوانه نسخه‌شناختی استواری ندارد. جالب است که در مورد دستنویس‌هایی که در پایان مصراع یکم نویسنده شتر داشته‌اند در پانوشت ویراست هشت‌جلدی خالقی مطلق آمده‌است: «پساوند ندارند» (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۴۳۷). در چاپ مسکو شتر در مصراع نخست حفظ شده‌است اما با دُر قافیه شده‌است (فردوسی، ۸/۱۹۷۰: ۲۹۹) و بدین سان تلفظ شتر از بین رفته‌است.

در بیت زیر نیز به گواهی بیشتر دستنویس‌های معتبر، قافیۀ مصراع دوم باید زَر باشد نه ۱-۳. دُر:

به دیبا بیاراسته ده شتر	رکبش همه زر و پالانش دُر
-------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۶/۱۳۸۶: ۴۷۶؛ فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۵۱۳)

کاتبان برخی از دستنویس‌ها نیز با نگاشتن ستر (استر) به جای شتر به نوعی مشکل قافیه را برای خود حل کرده‌اند؛ از جمله دستنویس بیروت، لیدن و پاریس (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۹۵؛ فردوسی، ۶/۱۳۸۶: ۴۷۶، نسخه‌بدل ۱۸).

ناآگاهی از تلفظ شتر افزون بر اشکال تصحیح اشکال حرکت‌گذاری و خوانش را نیز سبب شده‌است. در بیت زیر مصحح مجبور شده‌است بَر را بَر بخواند و «تعیین کن» معنی کند (← خالقی مطلق، ۱۳۸۹: بخش دوم: ۲۰۶) تا در گمان خویش قافیۀ شعر فردوسی را خراب نکرده باشد:

مرا ده یکی کاروانی شتر چو رای آیدت مزد ما هم بئر
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۸)

۴-۱. سپردن

امروز بسیاری از پژوهشگران و شاهنامه‌شناسان هنگامی که معنای لگد کردن و زیر پا گذاشتن در میان باشد قائل به خوانش **سپردن** هستند (← قریب و مداینی، ۱۳۶۹: ۱۵۶) و هنگامی که معنای تحویل دادن در میان باشد خوانش **سپردن** را درست می‌دانند (قریب و مداینی، ۱۳۶۹: ۱۵۵)، و بیت‌هایی چون بیت زیر را به همان سانی که خالقی مطلق حرکت‌گذاری کرده‌است می‌خوانند:

به پای اندر افگند و بسپرد خوار دریدش بر او چرم و برگشت کار
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۱۴. نیز: ۱/۲۵ [بسپرد راه]، بیت ۱۱۳؛ ۳۷، بیت ۲۱۶ [بسپرد محضر]؛ ۴۷، ب ۴۶۸ [سپردن رهش]؛ ۱۷۵، بیت ۴۱۰ [ببفگند و بسپرد]؛ ۳۷۱، بیت ۱۷۵۱ [بسپرد راه]؛ ۳۹۰، بیت ۲۲۱۸ [سپردی دم]).

این خوانش که اطلاعات برهان قاطع نیز آن را تأیید می‌کند (محمد بن خلف، ۲/۱۳۷۶: ۱۰۸۷-۱۰۸۸)، به شرح‌های شاهنامه و دیگر منابع نیز راه یافته است (← کرآزی، ۱/۱۳۸۱: ۴۷، بیت ۷۶۸؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۴۱، ۷۰۵). ولف نیز همین خوانش را ثبت کرده‌است (← Wolff, 1965: 494-495). در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی نیز به صورت **سپردن** آمده‌است (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۲۷۰). مترجم و نشردهنده این کتاب، با آن که تلفظ پهلوی این واژه را به صورت /spurdan/ نشان داده‌است باز هم آن را در فارسی دری به صورت **سپردن** حرکت‌گذاری کرده‌است (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۲۷۰).

کاتب دستنویس کهن **ختم/غرایب سپردن** به معنی واگذار کردن را به زبر «پ» نگاشته‌است:

آخر چو به من سپرد خاتم چون خاتم پشت ساختم خم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۴)

این حرکت‌گذاری، اگرچه عجیب و مشکوک به نظر می‌رسد و با عمده یافته‌های ما همخوانی ندارد (← دنباله مقاله)، به هر حال وجود دارد و قافیۀ بیتی از یوسف و زلیخای طغانشاهی (در یک چاپ سنگی بی‌اعتبار) هم آن را تأیید می‌کند:

یکی کودکی خرد آورد مرد عنان دل خویش او را سپرد
(شمسی؟، ۱۳۴۴: ۱۳۹)

اما به دلیل نو بودن دستنویس‌های این چاپ از یوسف و زلیخا، تا زمانی که چنین نویسش‌هایی در چند جای دیگر متن شاهد مشابه نداشته باشند، باید در صحتشان تردید کرد.

شاهد دیگری که می‌تواند تلفظ سپردن را تأیید کند بیتی است از ذوالفقار شروانی (دستنویس ۷۴۵ ق) در قطعه‌ای با مطلع «در این دور کاهل هنر را نیاید/ گه دستگیری خرد پای‌مردی» و قافیه‌های **مَرَدی، وَرَدی، خُورَدی، کَرَدی، نَبَرَدی، دَرَدی، سَرَدی، طَرَدی** و **گَرَزَدی** که خواننده خوش‌ذوق را به این باور می‌رساند که سپردن در آن باید به زبَر «پ» خوانده شود:

اگر زین بزرگان که خردند یکسر کسی شاه‌راه مروت سپردی
(ذوالفقار، ۱۹۳۴ م: ۳۹۹)

اما از آنجا که حرف روی در قافیه این شعر متحرک است، باید گفت که این تلفظ قطعی نیست، و شاعران مجاز بوده‌اند که در قافیه‌های دارای روی متحرک، یکسانی حرکت پیش از حرف قید را رعایت نکنند؛ به سخن دیگر در قافیه این بیت می‌توان «پ» را به پیش خواند، بی آن که هیچ لغزشی روی داده باشد؛ درست مانند قطعه‌ای از انوری با مطلع

گر نیستی زمانه به جنگ و نبرد خلق پیوسته با زمانه کجا در نبردمی،

و با قافیه‌های **نَگَرَدَمی، نَخُورَدَمی، فَرَدَمی، ناگَرَزَدَمی، دَرَدَمی، کَرَدَمی** و

آزادَمَرَدَمی، که تنها در یک بیت آن، حرکت پیش از حرف قید، پیش است نه زبَر:

نفسی که گر بدان دگری مبتلا شدی من در خلاص او به مثل حمله بردمی
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۴۹)

به هر روی، هرچه بیشتر متن‌ها را بگردیم بیشتر به تلفظ سپرد برمی‌خوریم. نگارنده در میان دیوان‌های شعر فارسی تا سده هفتم (صرف نظر از مثال مشکوک چاپ نامعتبر یوسف و زلیخا) حتی به یک نمونه که در آن سپرد با واژه‌هایی چون **سرد، دَرَد، مَرَد، کَرَد** قافیه شده باشد برخورد کرده‌است. هم‌قافیه‌های این فعل در دیوان‌های شعر فارسی واژه‌هایی هستند که پیش از «ر» ضمّه دارند:

به زیر پی باره بتوان سپرد نمایم از ایشان بزرگ و نه خرد
(ایرانشان، ۱۳۷۷: ۶۲۸)

معلوم من نشد که زمانه کجاش برد وز جام روزگار کجا خورد صاف و درد
دست امل ورا به کدامین طرف فکند پای اجل ورا به کدامین مقر سپرد
(محمودی بلخی، ۱۳۷۲: ۵۱)

چو راه جوانی سپردم به فسق مخند از جوانی که با فسق زیست	به پیری ره توبه باید سپرد بر آن پیر بگری که بی توبه مُرد (ادیب صابر، ۱۳۴۳: ۴۵۵)
ایام به زیر پای جورم بسپرد از جام جهان مرا نه صاف است نه دُرد	با کس نفسی دلم به شادی نشمرد ضایع تر ازین عمر به سر نتوان برد (رضی‌الدین نیشابوری، ۱۳۸۲: ۱۷۵)
حلم مرا باز برو دل بسوخت از فلکم باز عنان بازتافت	راه نکوعهدی و یاری سپرد بار دگر زی کره خاک برد (انوری، ۱۳۷۶: ۲/۶۰۱)
باد تو هر کس نتواند کشید جان رفت ز خاک در تو درد سرش برد	خار تو هر پای نیارد سپرد (انوری، ۱۳۷۶: ۲/۸۱۰)
	نومید به حسرت ره هجران تو بسپرد (عتیقی، ۱۳۸۸: ۲۹۶)

فرهنگ‌های فارسی میانه نیز همین تلفظ را تأیید می‌کنند (Nyberg, 1974: 179; Mackenzie, 1976: 75). برخی از مصححان حتی در جاهایی که قافیه آشکارا تلفظ سپردن را تأیید می‌کند باز این فعل را با فتحه «پ» حرکت‌گذاری کرده‌اند. ببینید برای پرهیز از خوانش سپرد در بیت زیر چگونه تلفظ درست سترد دستخوش تصرف مصحح شده‌است و تلفظ جعلی سترد پدید آمده‌است:

همان راه یزدان نباید سپرد ز دل تیرگی‌ها نباید سترد
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲/۸۵۰)

این در حالی است که سترد در شاهنامه تنها با واژه‌های دارای ضمه هم‌قافیه شده‌است:

یکی آفرین کرد بر سام گُرد	وز آب دو نرگس همی گل سترد (فردوسی ۱۳۸۶: ۲/۲۲۸)
به هومان چنین گفت سهراب گُرد	که اندیشه از دل نباید سترد (فردوسی ۱۳۸۶: ۲/۱۵۳)
به لشکر چنین گفت هومان گُرد	که دل را ز کینه نباید سترد (فردوسی ۱۳۸۶: ۳/۱۵۴)
بپرسید کان کس که بد کرد و مُرد	ز دیوان جهان نام او را سترد (فردوسی ۱۳۸۶: ۷/۴۱۸)

همچنین است بیت زیر که مصحح برای حفظ تلفظ سپرد مجبور شده‌است که در آن شمرد را شمرد بخواند:

مرا روی گیتی ببايد سپرد بد و نيك چندی ببايد شمرد
(فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۲۴۷)

اما شمرد در شاهنامه تنها با واژه‌های دارای ضمه قافیه شده‌است (قیاس شود با: کزازی،

۳/۱۳۸۶: ۳۳، بیت ۵۵۴، که این واژه را به فتح میم خوانده‌است):

از آن جا خروشید سهراب گرد همی شاه کاوس را برشمرد

(فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۱۸۶)

چهارم کزو کودکان داشت خرد غم خرد را خوار نتوان شمرد

(فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۲۲۷)

پس پرده من چهارند خرد چو باید ترا بنده باید شمرد

(فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۲۵۶)

بیامد به درگاه و او را بُرد بسی نیز بر روزبانان شمرد

(فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۳۶۴)

چنان بینی اکنون ز من دستبرد که روزت ستاره ببايد شمرد

(فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۳۴۰)

احتمالاً برخی از مصححان با دیدن بیت‌هایی مانند دو بیت زیر گمان کرده‌اند که

باید فعل مورد نظر را به فتح «پ» خواند:

بر گوسپندان چه کردی همی زمین را چگونه سپردی همی

(فردوسی، ۱/۱۳۹۴: ۴۰۰)

زمین را به آباد کردن گرفت همه مرزها را سپردن گرفت

(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۴۹۹)

اما، چنان که پیشتر در مورد قطعۀ ذوالفقار شروانی و انوری نشان داده شد، باید توجه داشت که در قافیه‌بندی شعر فارسی هنگامی که حرف روی متحرک باشد رعایت یکسانی حرکت پیش از قید لازم نبوده‌است. تنها از قافیه‌هایی با روی ساکن می‌توان نتیجه‌های آوایی گرفت. در شاهنامه هرگز فعل سپرد (= زیر پا له کرد) با واژه‌هایی چون مرد، درد، سرد قافیه نشده‌است. دو بیت زیر که روی ساکن دارند سندهای خوبی هستند برای نشان دادن چگونگی خوانش واژه مورد نظر:

به گیتی در از پهلوانان گرد پی زال را کس نیارد سپرد

(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۸)

یلان‌سینه گفت ای سپه‌دار گرد هر آن کس که او راه یزدان سپرد

(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۸۶۳)

بسی بی‌پدر کرد فرزند خرد بسی کوه و رود و بیابان سپرد

(بغدادی، ۱۳۸۲: ۲۱۸)

گذشته از این‌ها **سپرد** به معنای لگد کردن یا زیر پا گذاشتن در کهن‌ترین دست‌نویس‌های شاهنامه به همین سان نوشته شده‌است. در اینجا به چند نمونه از دست‌نویس‌های فلورانس، بیروت، سعدلو بسنده می‌کنیم و یادآور می‌شویم که این املا در دست‌نویس شاهنامه بهادرخانی (کتابت در حدود ۷۱۶-۷۳۶ ق) نیز نمونه دارد (← خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۱۵۳):

بدرید و **بسپرد** محضر به پای (فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۰)، جهان‌ناسپرده جوان سترگ (فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۳)، به پای اندر افکند و **بسپرد** خوار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۵)، بدرید و **بسپرد** محضر به پای (فردوسی، ۱۳۷۹، نسخه سعدلو: ۲۳).

همه این‌ها نشان می‌دهد که خوانش درست در شاهنامه و بسیاری از دیگر متن‌های کهن سپردن بوده‌است، و خوانندگان این متن‌ها نباید فتحة بن مضارع این فعل را به بن ماضی آن تسری دهند.

۱-۵. گش، گم (ک + ضمیر)

گش در فرهنگ شاهنامه به صورت /keš/ آوانگاری شده و مخفف **گه‌ش** دانسته شده‌است (← رواقی، ۱۳۹۰: مدخل گش). همچنین است در واژه‌نامه‌ک (← نوشین: مدخل گش). در تصحیح خالقی مطلق به صورت «گش» حرکت‌گذاری شده‌است. نظر خالقی مطلق در این باره چنین است: «مدتی است که خوانش‌های چم، چت، چم، کت، گش (که در/بنیه نیز مثال دارد) بیشتر از گذشته دیده می‌شود. در این صورت کز (که از) را هم باید کز خواند. به نظر نگارنده حذف واکه نخستین محتمل‌تر است و ریخت کاگر (که اگر) در دست‌نویس بیروت نیز آن را تأیید می‌کند» (فردوسی، ۱۳۹۴: یکصد و پنج). روشن نیست که چرا باید خوانشی را که در کهن‌ترین دست‌نویس زبان فارسی (دست‌نویس/بنیه) دیده می‌شود و در متن‌های دیگر نیز نمونه‌ها دارد نامحتمل بشماریم و خوانشی را که برایش سندی سراغ نداریم درست قلمداد کنیم و برای تأیید آن دست به قیاسی ناپذیرفتنی بزنیم: اگر کسی **گش** را **گش** می‌خواند باید **گز** را هم **گز** بخواند. این دواژه ربطی به هم ندارند. اگر ز به صورت ساکن در زبان موجود بود می‌شد صورتی مثل **گز** (که + ز) را پیش‌بینی کرد. اما اکنون که چنین نیست و می‌دانیم که «ز» با کسره تلفظ می‌شود موضوع منتفی است. زیرا «که + ز» می‌شود «که ز» و هیچ ادغامی هم در کار نخواهد بود. مشکل اینجاست که درباره **گش** تصوّر کرده‌اند که واژه «که» در ضمیر «آش» ادغام شده‌است حال آن که چنین نیست. «که» در کنار شین ساکن جای گرفته‌است و بی هیچ ادغامی صورت **گش** را پدید آورده‌است. این واژه حتی در

دستنویس‌هایی که ضمیر شین را به صورت «ش» دارند، دیده نمی‌شود و این نشان می‌دهد که واژه مورد نظر از «که» + شین ساکن ساخته شده‌است و ساخت آن برخلاف نظر مصحح گرامی، قابل مقایسه با کز نیست. اگر کَش از «ک» + «ش» ساخته شده بود باید مانند کز («ک» + «ز») با فتحه تلفظ می‌شد. اما در دستنویس/بنيه که شین ضمیر را به صورت «ش» دارد، این واژه به صورت کِش ضبط شده‌است:

بهتر کِش اندر شکم (موفق هروی، ۱۳۸۸: ۶۸). این حرکت‌گذاری در یکی دیگر از کهن‌ترین دستنویس‌های فارسی دیده می‌شود و این قرینه دیگری است بر بی‌اعتباری خوانش ۱-۶. کَش:

فرمان	آمد	کِش	بنمای	(← حدادی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)
هرآینه	کِش	بسوزیم	(← حدادی، ۱۳۹۰: ۲۴۰)	

وانگهی در شاهنامه دلیل مضاعفی نیز هست که نادرستی خوانش کَش را به اثبات می‌رساند و آن این است که در این متن اصلاً صورت «ش» وجود ندارد. یعنی ضمیر سوم‌شخص مفرد به صورت «ش» خوانده شده‌است (← عیدگاه، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۷؛ حمیدیان، ۱۳۸۶: ۲۱۰) و این در شاهنامه و برخی از متن‌های دیگر مانند آثار ناصر خسرو و خاقانی هیچ مثال نقضی هم ندارد. بنابراین، بر فرض این که حرف «ک» در ضمیر سوم‌شخص ادغام شده باشد، که نشده‌است، باز هم نتیجه آن کِش خواهد بود زیرا «ش» در شاهنامه به صورت «ش» خوانده می‌شده‌است. در مورد کِم (که‌م) نیز که در تصحیح خالقی مطلق به صورت کِم آمده‌است، باید گفت که تلفظ درست به زیر است و نوشتن آن به صورت کِم یک بدعت بی‌پایه است:

به جایی شوم کِم نیابند نیز	به لهراسپ مانم همه مرز و چیز
(فردوسی ۱۳۹۴: ۵)	
چو دانند کِم کوس بر پیل بست	سم اسپ ایشان کند کوه پست
(فردوسی ۱۳۹۴: ۴۹)	
وزان کِم بپرسید فرخنده شاه	ازین ژرف دریا و تاریک راه
(فردوسی ۱۳۹۴: ۵۵)	
ببیند کان شاه من چون شده‌ست	کِم از درد او دل پر از خون شده‌ست
(فردوسی ۱۳۹۴: ۶۳)	

کسی که گمان می‌کند فردوسی «ک» را در «ام» ادغام کرده و کِم را به وجود آورده‌است، باید توجه داشته باشد که در شاهنامه حرکت پیش از شناسه و ضمیر

یکم شخص مفرد ضمّه بوده است و فردوسی هر بار شناسه را در قافیه آورده است آن را با ضمّه ادا کرده است:

به جایی که من پای بفشاردم عنان سواران شدی پاردم
(فردوسی، ۱/۱۳۸۶: ۳۳۱)

اگر گوش داری به خواب دهم نرنجی به تن تا بدین سر نهم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶ / ۱۴؛ قیاس شود با: کزازی، ۲/۱۳۸۱: ۲۲۸۴، که تحلیلی کاملاً نادرست ارائه می‌کند).
پس نتیجه ادغام «ک» در «أم» می‌شود گم؛ تلفظی که بعید است کسی در نادرستی‌اش تردیدی داشته باشد. همین نشان می‌دهد که ادغامی در کار نبوده است و آنچه روی داده است همنشینی «که» است در کنار ضمیرهای ساکن میم، همچنان که در مورد کیش نشان داده شد.

در مورد «چفت» و «چش» نیز همین اشتباه رخ داده است، که به قیاس آنچه گفته شد، باید به چت و چش اصلاح گردد:

گر ایدون که هر چت بپرسم راست بگویی همه شهر ترکان تو راست
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۱۰۱)
بیاورد هر چش بفرمود شاه بیارسته برسم و واژگاه
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۴۳۲)

۱-۷. وُرا:

این واژه در ملحقات حرف الف از لغت فرس (چاپ عباس اقبال) به فتح واو حروف چینی شده است؛ با این توضیح که «وُرا ویرا بود» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۱۵). در برهان قاطع، مخفف «او را» اما هم‌وزن سرا دانسته شده است (محمد بن خلف، ۴/۱۳۷۶: ۲۲۶۳) و مصحح آن متذکر تناقض این خوانش با این اشتقاق نشده است و آن را پذیرفته است (همان جا، پانوش). نشردهندگان لغت شاهنامه واژه مورد نظر را به سه صورت وُرا، وُرا و وِرا حرکت‌گذاری کرده‌اند (بغدادی، ۱۳۸۲: مدخل وِرا). وولف آلمانی آن را با ضمّه خوانده است (Wolff, 1965: 837- 838). عبدالغفور روان‌فرهادی نیز تلفظ /orâ/ را درست دانسته و بی هیچ استدلالی، بر کسانی که واژه مورد نظر را به صورت وُرا می‌خوانند خرده گرفته است (روان‌فرهادی، ۱۳۷۸: ۱۵۹). مصححان و ویراستاران شاهنامه نیز معمولاً این واژه را به ضمّ واو خوانده‌اند؛ برای نمونه از ویراست دوم چاپ مسکو می‌توان یاد کرد:

گرانمایه شاه جهان کدخدای به کرسی زین وُرا کرد جای
(فردوسی، ۱/۱۳۹۱: ۱۰۸)

در چاپ جیحونی نیز به صورت **وُرا** آمده و تنها در یک جا به خاطر قافیه **وُرا** ضبط

شده‌است:

نشان ار توانی و دانی مرا دهی و به شاهی رسانی وُرا
(فردوسی، ۱/۱۳۷۹: ۲۲۹؛ ۰/۱۵۳)

در چاپ خالق مطلق تنها به صورت **وُرا** حرکت‌گذاری شده‌است:

وُرا برگزید از گزینان خویش ز جمشیدیان مر وُرا داشت بیش
(فردوسی، ۲/۱۳۹۴: ۴۵).

خالقی مطلق، بسان روان‌فرهادی **وُرا** را مخفف «او را» می‌داند. باید گفت که کوتاه‌شده‌ی واژه **او** بر فرض وجود، باید «ا» شود نه «و». یعنی اگر می‌خواستند کوتاه‌شده **«او را»** را به کار ببرند باید می‌نوشتند «اُرا». اکنون که «اُرا» بی در کار نیست، چگونه می‌توان **وُرا** را به «او را» ربط داد؟ (قیاس شود با: محمد بن خلف، ۴/۱۳۷۶: ۲۲۶۳، پانوش).

دکتر علی‌اشرف صادقی در این زمینه یادداشت سودمندی نگاشته‌است و برای **وُرا** در دست‌نویس‌های کهن (از جمله *هدایة‌المتعلمین*، *ورقه و گلشاه*، *تفسیر نسفی*) نمونه‌هایی را به دست داده‌است و ارتباط **وُرا** را با «او را» از نظر ریشه‌شناختی رد کرده‌است (صادقی، ۱۳۹۲: ۳۷۳-۳۷۴). اما به گفته‌ی وی املا **وُرا** نیز در متون سابقه دارد. وی این املا را یک بار در *فرهنگ‌نامه قرآنی* (باحقی، ۴/۱۳۷۷: ۱۵۶۰) و چند بار در *متن تاج‌التراجم* دیده‌است (صادقی، ۱۳۹۲: ۳۷۴). نخست باید گفت که *فرهنگ‌نامه قرآنی* (قرآن شماره ۱۰۵) در این زمینه اعتباری ندارد، زیرا املا **وُرا** در این کتاب مربوط به دست‌نویسی است که در سال ۹۰۵ ق. نگاشته شده‌است (باحقی، ۱/۱۳۷۷: شصت، قرآن شماره ۱۰۵) و دست‌نویس‌هایی چنین متأخر را نمی‌توان در بررسی‌های زبانی متن‌های سده چهارم و پنجم دارای کوچک‌ترین اهمیتی دانست.

درباره *تاج‌التراجم* نیز باید گفت که با بررسی کهن‌ترین دست‌نویس‌های این متن (دست‌نویس فاتح و گنج‌بخش) مشخص شد که واژه مورد نظر همه جا به صورت **ویرا** یا **ویرا** آمده‌است و از **وُرا** و **وُرا** کوچک‌ترین نشانه‌ای در کار نیست (← شاهفور اسفراینی، ۵۰۶ ق: برگ ۱۸، پ، ۲۴، ر، ۲۵، و بسیاری از برگ‌ها؛ شاهفور اسفراینی، قرن ۶؟: ۱۸-۲۰، و بسیاری از صفحه‌ها). متأسفانه مصححان بدون توجه به سندهای کهن خود، واژه مورد نظر را به صورت «وُرا» در متن آورده‌اند که کاملاً بی‌اساس است (شاهفور اسفراینی، ۱/۱۳۷۴: ۵۱، ۱۱۵، ۱۷۹، ۲۲۰، ۲۷۵).

همین باعث شده است تا دکتر صادقی گمان کند که املاي **وَرَا** نیز در متون وجود داشته است.

دستنویس‌های شاهنامه نیز، تا آن جا که نگارنده می‌داند، یا واژه مورد نظر را بدون حرکت‌گذاری دارند یا به زیر واو. از آن جمله می‌توان به کهن‌ترین دستنویس شاهنامه (نسخه فلورانس) اشاره کرد که این واژه در آن به زیر واو نگاشته شده است:

چو دیدی بر و گردگاه وَرَا	سترگی و شاهی و راه وَرَا
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۵۰۳)	(فردوسی، ۱۳۶۹: ۵۰۳)
وَرَا خسرو پاک‌دین خواندند	(فردوسی، ۱۳۶۹: ۵۰۲)
وَرَا خواندندی گو گردگیر	(فردوسی، ۱۳۶۹: ۴۸۲)

نیز دستنویس شاهنامه بهادرخانی را باید نام برد (کتابت در حدود ۷۱۶-۷۳۶ ق) که واژه مورد نظر در آن به صورت **وَرَا** نوشته شده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۱۵۴).

پس با توجه به این که **وَرَا** در هیچ سند معتبری ضبط نشده است و تمام دستنویس‌های معتبر و کهن (چه آنها که دکتر صادقی یافته است، چه دیگر دستنویس‌ها از جمله دستنویس تاج‌التراجم و نیز دستنویس‌های دیگر، از جمله ختم/غریب ← خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۰۲، سطر ۴) املاي **وَرَا** را تأیید می‌کنند، نگارنده خوانش **وَرَا** را تنها خوانش درست در شاهنامه و دیگر متن‌های کهن می‌داند.

۲. نتیجه

یکی از راه‌های پی بردن به تلفظ قدیمی واژه‌ها توجه به خود متن‌های کهن است. قافیه‌پردازی و جناس‌سازی و دیگر هم‌آوایی‌های شعری شاعرانی چون فردوسی می‌تواند مصحح و پژوهشگر را از چگونگی تلفظ برخی از واژه‌ها آگاه سازد. البته همواره باید از دستنویس‌های کهن نیز در کنار بررسی خود متن بهره جست. در این جستار با بهره‌گیری از متن شاهنامه و نیز به کمک برخی از آگاهی‌های ریشه‌شناختی و نسخه‌شناختی، چگونگی تلفظ برخی از واژه‌ها در شاهنامه مشخص شد. همچنین آشکار شد که شماری از حرکت‌گذاری‌ها که در ویراست‌های شاهنامه، به ویژه ویراست خالقی مطلق و جیحونی صورت گرفته است، پایه علمی استواری ندارند؛ هرچند به نام تلفظ‌های اصیل فردوسی مطرح شده‌اند. آگاهی‌های به دست آمده از این پژوهش را می‌توان در تصحیح متن شاهنامه و برخی از دیگر متن‌های کهن مورد استفاده قرار داد. همچنین توجه به برخی از این آگاهی‌ها می‌تواند کار شرح‌نویسی بر شاهنامه را دقیق‌تر کند.

نتیجه جنبی این پژوهش، درست‌خوانی متن است که منحصر به متن شاهنامه نیز نمی‌شود.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰). دفتر خسروان، برگزیده شاهنامه فردوسی، تهران، نشر سخن.
- ادیب صابر (۱۳۴۳). دیوان، به اهتمام محمدعلی ناصح، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶). دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: نشر سخن.
- آنوی، برهان‌الدین مسعود (۱۳۸۸). انیس‌القلوب، دفتر اول، به تصحیح و مقدمه علیرضا امامی، (رساله دکتري زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران).
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷). کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: انتشارات علمی.
- بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲). لغت شاهنامه، به تصحیح زلمان، به ترجمه و توضیح و تعلیق توفیق سبحانی و علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حدادی، احمد بن محمد (۱۳۹۰). معانی کتاب‌الله و تفسیر المنیر، چاپ عکسی از نسخه خطی به تاریخ ۴۸۴ق. با مقدمه محمد عمادی حائری، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- محمودی بلخی، حمیدالدین، (۱۳۷۲). مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزایی‌زاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۶). «سخنی در چگونگی تلفظ قافیه در پیوند به ضمیر پیوسته و شناسه»، شاخه‌های شوق، صص ۱۲۰۸-۱۲۲۴، تهران: نشر قطره.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۵). ختم‌الغریب، نسخه ۸۴۵ کتابخانه ملی اتریش، کتابت ۵۹۳، به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۵). «بررسی و ارزیابی دو دستنویس ناقص شاهنامه»، پژوهش‌های نسخه‌شناسی، س ۱، دفتر ۱، صص ۱۴۵-۱۶۰.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۷). لغتنامه، (دوره جدید)، تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالفقار شروانی (۱۹۳۴ م). دیوان، دستنویس شماره ۹۷۷۷ موزه بریتانیا به تاریخ ۷۴۵ ق، چاپ عکسی، با مقدمه ادوارد ادواردز، لندن (A Facsimile of the Manuscript (Or. 9777) of DĪWĀN I) ZULFAKĀR, The Collected Poems of Zulfakār Shirwāni, Edited with an Introduction by EDWARD EDWARDS, M.A., London, 1934
- رضی‌الدین نیشابوری (۱۳۸۲). دیوان، به تصحیح ابوالفضل وزیرنژاد، مشهد: انتشارات محقق.

- رواقی، علی (۱۳۸۱). *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، تهران: انتشارات هرمس.
- _____ (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*، تهران: فرهنگستان هنر.
- روان‌فرهادی، عبدالغفور (۱۳۷۸). «یاری شاهنامه در پژوهش واژه‌های فارسی»، برگ بی‌برگی (یادنامه استاد رضا مایل)، به کوشش نجیب مایل هروی، صص ۱۴۱-۱۷۲، تهران: طرح نو.
- زرتشت بهرام پژدو (۱۳۴۳). *ارداویراف‌نامه منظوم*، به تصحیح رحیم عفیفی، تهران: بی‌نا.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۸۰). *دیوان*، به تصحیح مدرّس رضوی، تهران: انتشارات زوّار.
- شاهفور اسفراینی (۵۰۶ ق). *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم*، نسخه کتابخانه فاتح استانبول به شماره ۳۰۲.
- _____ (قرن ۹۶). *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم*، نسخه کتابخانه گنج‌بخش پاکستان به شماره ۵۲۵.
- _____ (۱۳۷۴). *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم*، به تصحیح نجیب مایل هروی، علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، با همکاری میراث مکتوب.
- شمسی؟ (۱۳۴۴). *یوسف و زلیخا (چاپ سنگی با عنوان یوسف و زلیخای فردوسی)*، تهران: کتاب‌فروشی ادبیه.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲). «درباره تلفظ بعضی کلمات شاهنامه»، *مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه*، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۸۶). «ترجمه تفسیر طبری»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۲، صص ۳۱۲-۳۱۹، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عتیقی، جلال‌الدین (۱۳۸۸). *دیوان*، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه فاتح استانبول، به کوشش نصرالله پورجوادی-سعید کریمی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عثمان مختاری (۱۳۴۱). *دیوان*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصری بلخی (۱۳۴۲). *دیوان*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات سنایی.
- عیدگاه طرّقه‌ای (۱۳۸۷). «شناخت صورت‌های آوایی خاص به کمک قافیه در قصیده‌های ناصر خسرو»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، دوره ۵۹، شماره ۱۸۸، صص ۸۳-۹۶.
- _____ (۱۳۹۲). «تصحیح بیت‌هایی از شاهنامه به یاری قافیه»، *آینه میراث*، سال یازدهم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۲۳۹-۲۶۰.
- _____ (۱۳۹۳). «اهمیت تلفظ برخی از واژه‌ها در تصحیح بیت‌هایی از شاهنامه»، گزارش میراث، فروردین - تیرماه، شماره ۶۲ و ۶۳، صص ۴۵-۵۵.
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۴۹). ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و آلکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۹۴). *دیوان*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). *شاهنامه*، به تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- _____ (۱۳۷۹). *نسخه سعدلو*. *شاهنامه*، همراه با *خمس نظامی*، با مقدمه فتح‌الله مجتبائی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- _____ (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۹). *شاهنامه*، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران: انتشارات طلایه.
- _____ (۱۳۹۱). *شاهنامه*، به تصحیح محمد نوری عثمانوف و رستم موسی علی‌اف، زیر نظر مهدی قریب، تهران: انتشارات سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو.
- _____ (۱۳۹۴). *شاهنامه*، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: نشر سخن.
- _____ (۱۳۶۹). *شاهنامه*، دستنویس فلورانس (۱۴ق)، به اهتمام علی رواقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۹۷۰). *شاهنامه*، به تصحیح رستم علی‌یف، زیر نظر ع آذر، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- قریب، مهدی، و مهدی مداینی (۱۳۶۹). *داستان سیاوش، جلد دوم، واژه‌نامه*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱). *نامه باستان*، (جلد یکم و جلد دوم) تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۸۶). *نامه باستان*، (جلد سوم) تهران: انتشارات سمت.
- محمد بن خلف تبریزی، (۱۳۷۶). *برهان قاطع*، به تصحیح محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۴۲). *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- موفق هروی، ابومنصور (۱۳۸۸). *الأبنيه عن حقایق الأدویه*، چاپ عکسی نسخه خطی به تاریخ ۴۷۷ق. به خط اسدی طوسی، تهران: میراث مکتوب.
- ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۵۳). *دیوان ناصرخسرو*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نظامی گنجوی (۱۳۱۶). *شرفنامه*، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: مطبعه ارمغان.
- نوشین، عبدالحسین (بی تا): *واژه‌نامک*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- هرن، پاول و هاینریش هوبشمان (۱۳۹۴). *فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی*، ترجمه همراه با گواهای فارسی و پهلوی از جلال خالقی مطلق، تهران: مهرافروز.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۷). *فرهنگ‌نامه قرآنی*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- Henning, W. B. 1971. "Pages servant de specimen du projeté Dictionnaire étymologique de la langue persane", Irân shinâsi, volume 2, no. 2, pp 61-68. (مجله ایران‌شناسی، جلد دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۵۰).
- Mackenzie, D. N. 1976. *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Nyberg, Henrik Samuel, 1974. *A Manual of Pahlavi*, vol II, Wiesbaden.
- Wolff, Fritz, 1965. *Glossar Zu Firdosis Schahname*, Georg Olms, Hildesheim.

Archive of SID